



۲۰۱۷/۰۸/۳۱



احسان الله مایار

## مار گزیدگان بایست دشمنان خاک و مردم خود را به فراموشی نسپارند

دوست عزیزم آقای حمید انوری!

نوشته تان با عنوان "شتر در خواب بیند پنبه دانه" قسمیکه برادرم عباسی صاحب بالقوه استدلال قوی در نوشته خود ذکر نموده واقعاً یک شهکار است. جنسیکه خود را به نام انسان فکر می کند و متأسفانه با ذکر اسم نور محمد یاد می شود بایست بداند که گذشته ها و جنایات شان در سینه تاریخ میهن ما ثبت است و آنرا نمی توان با سفسطه سرائی و هذیان گوئی از خاطره ها بیرون کشید.

نوشته برادر محترم و درد دیده افغان ما آقای فیروز گل ارغندیوال با صلابت جنایات این قشر دون همت را روی صفحه روزگار ثبت نموده اند که دل های سرسپردگان میهن ما را عمیقاً ریش می کند.

من نوشته برادر محترم آقای فیروز گل ارغندیوال را چند بار خواندم تا عمیقاً در ذهنم پایدار ماند و درد این برادر نا شناسم را که آه و نوای صد ها هزار افغان بی صدا را به اذهان ما می رساند من حیث سند جاویدان احترام نمایم. نوشته آقای ارغندیوال را یک بار دیگر در نوشته مختصر خود می گنجانم تا به خواندن، علی الخصوص نسل های نو افغان را ترغیب نمایم که بین خوب و بد ملت افغان را تفکیک کنند و نگذارند تا بار دیگر چنین قشر سخیف پست فطرت و ملعون سر بالا کند.

در رابطه با این موضوع می خواهم سرگذشت یکی از دوستانم را برای کسانیکه خود را در خبث نظام مفلوک به رهبری جنایت کاران خلق و پرچم بالای ملت سلحشور افغان تحمیل گردانید گزارش دهم تا این سفاکان در تاریخ افغانستان بشنوند که چی نوع جنایاتی را بالای ملت معصوم افغان روا داشته اند.

سالهای قبل از مهاجرت در دیار بیگانگان دوستی داشتم با اسم نور محمد که وی از مردم دهاتی چهاردهی و در گذرگاه در منزل کوچکی به همسایگی مرحوم محمد نوروز خان، وزیر مالیه، با اعضای خانواده خود با آرامی زندگی می کرد. نورمحمد سواد داشت و انسان هوشیار بود و من وی را در دفتر تجارتي مربوطم وظیفه داده بودم که کار های خود را به خوبی انجام می داد. روزی در اطاق دفتر داخل شدم و نورمحمد را به چرت زدن غرق دیدم و با سوالم چرا و کجا رفته ای با تبسم گفت: "یک کفتر سیاه پتین گلدارم ناجور شده می ترسم که نمیرد". از این روز به بعد نورمحمد را نور جان می نامیدم و تخلص "اندیشه" را برایش پیشنهاد کردم که وی تا اخیر عمر با همین شناخته می شد.

در افغانستان یک کتله ای از وطن فروشان دون صفت با حمایت سردمداران اتحاد شوروی در وطن ما فتنه بر پا نمودند و به نام کودتا ملت و میهن عزیز ما را به خون آغشته و در بنیاد به خاک برابر کردند. رئیس جمهور

منتخب ملت افغان را با اعضای خانواده وی سفاکانه به شهادت رسانیدند و یک گروه دائم الخمر با زانی های شناخته شده در جامعه سرنوشت ملت مسلمان افغان را به باد استهزاء گرفتند. صدها و هزاران مردم مسلمان افغان را به شهادت رسانیدند که ذکر از نمونه ها و جنایات این انسان های سخیف قلم را به گناه غرق می کند تا از آنها یادی کند.

کسانیکه توانستند وطن خود را ترک کردند و هزاران نور محمد ها در وطن ماندند سوختند و ساختند. بعد از سال ۱۹۷۸م بار دیگر در سال ۲۰۰۱/۲۰۰۲ م به کابل رفتم و در روزهای اول به سراغ نورمحمد اندیشه در گذرگاه رفتم. بعد دق الباب مردی با محاسن سفید و قد خمیده دروازه را باز کرد و به سویم با تعجب می نگریست و مرا شناخت. گفتم نور جان من استم و با تکرار آن با نا باوری مرا در آغوش گرفت و اشک ریزان مرا داخل حویلی کوچکش نمود. در حویلی دو زن جوان که هر کدامش دست طفلکی را در دست داشت سلام کردند و به هدایت خسرش در تهیه چای شدند. احوال پسرانش را جویا شدم و با این سؤال آهی کشید که زمین را می توان بسوزاند و با چشمان پُر و روان از اشک گفت: "هر دوی شان را بردند و دیگر پس نگشتند، این دو زن همسران و این طفلک ها اولاد های آنها استند". وی اضافه کرد: "از روزیکه او را بردند مادر شان از اطاق بیرون نشده و امروز هیچ یکی ما را نمی شناسد."

خوانندگان گرامی! آن نورجان اندیشه که حوصله مریضی یک کیوتر راحتش را ربوده بود، نمی دانم با کدام قدرت غیر از تن به تقدیر دادن مرگ فرزندان را تحمل کرده باشد. در سفر بعدی در کابل از طریق یکی از دوستانش شنیدم که نور جان نیز از همه فاصله گرفته و با کسی تماس ندارد و در جهان درد خود به تنهایی به سر می برد. برای افغان هائیکه وطن خود را دوست دارند و درد مردم خود را درد خود دانسته و در تار و پود خود حس می کنند حیف است که نور محمد اندیشه وجود نداشته باشد لیک نورمحمد دیگری با تخلص غفوری در جامعه افغانی وجود داشته باشد و جرئت دارد تا ادعا کند: "... د افغانستان په تاریخ کې لومړنی سراسری سیاسي مترقی او خلقی گوند ... چې د طبقاتی ظلم او استبداد پر ضد نی د افغانستان د رنخپلو خلکو د گټو د دفاع جندی لوره کړه."

آقای انوری به عنوان این فرزند نا خلف افغان که هنوز هم شرم ندارد بالای کشته های مردم بی گناه افغان اهانت کند و بالای زخم بازماندگان شان نمک باشد و با "بلند نمودن بیرق دفاعی از ملت رنج دیده" فخر کند، با متانت یک افغان وطن دوست و ملی گرا، جواب داده که در تاریخ میهن ما ثبت ابدی خواهد شد. برکت به قلم و دانش انوری عزیز!

و اینک نوشته ناب آقای ارغندیوال را بار دیگر به منظور انتباه گرفتن نسل های آینده افغان نشر می کنم تا بیشتر توسعه یابد و به فراموشی خاطر سپرده نشود و من حیث وارثین مار گزیدگان دشمنان خاک و مردم خود را بشناسند و فراموش نکنند.

اسم: فیروز گل ارغندیوال محل سکونت: کابل تاریخ: ۲۸/۰۸/۲۰۱۷

برادر عزیز و محترم جناب آقای حمید انوری

مطلب ملی و وطن خواهانه تان را در وبسایت ملی آریانا افغانستان، راجع به میهن و کمونیست های میهن فروش و خائن به مادر وطن که می خواهند دوباره قدرت دولتی را بر بایند و از آن خود سازند و دمار از روزگار مردم بدر آرند، خواندم و بی حد حظ بردم. اگر بگویم گریستم دروغ نگفته ام. چون یکی از آن تباه شدگانی هستم که

فرزند ۱۷ ساله ام را که در صفت ۱۲ یکی از لیسه های عالی کابل درس می خواند و می خواست پوهنتون بخواند و داکتر شود و هموطنان مریض خود را معالجه و مداوا کند، با دو تن متعلم جوان دیگر از صنف درسی بردند و تا امروز که نزدیک به سه دهه از آن سپری شده نه مرده او معلوم شد و نه زنده او.

نام او در لیست چندین هزار نفری که در سال اول به قدرت دست یافتن شان کشته بودند، نبود. بعد آوازه شد که چندین هزار جوان را از کابل و ولایت به روسیه برای مغز شویی فرستادند که بسیار مردمی که جگر گوشه هایی شان را در آن زمان از دست داده بودند، سال ها را به امید بازگشت اولاد های خود سپری کردند و بعضی مانند همسر من که سالهاست وفات کرده تا دم مرگ در آتش فراق بچه اش سوخت و منتظر جگر گوشه اش بود که به دیدارش نرسید. لعنت خدا و رسول به فرد فرد این باند خائن به وطن.

جناب انوری صاحب نمیدانم به کدام زبان و قلمی که ندارم از شما تشکر کنم که از درد دل هزاران خانواده در ماتم نشسته نوشتید و نسل های امروز و فردای وطن را از پستی و دنائت و بی رحمی و آدم کشی این کمونیست های شرف باخته باخبر ساختید. فقط می گویم رحمت به پدری که شما را به جهان آورده و رحمت با مادری که شما را شیر داده و بزرگ کرده است.

شما فریاد چهار ملیون مهاجری را بیرون داده اید که هنوز هم در سراسر جهان و در کشور های مختلف در آتش دوری از وطن شب و روز می گذرانند. شما فریاد هزاران طفلی را بیرون داده اید که سی سال است دور از وطن، دور از محبت وطن و وطندار و دور از زبان های مادری و پدری خویش بزرگ شده اند و با افکار و اطوار و رسم و رواج های شایسته وطن خود بیگانه شده اند.

ای کاش وطن داران با حس و با وجدان بیدار بر این نوشته شما مکث کنند و در این باره هر چه میدانند بنویسند و به دست تاریخ نگاران راستین و با وجدان بدهند تا ثبت تاریخ راستین گردد و نسل های جوان امروز و فردا از این فاجعه قرن که در وطن شان گذشته، آگاه شوند و بر چهره این هموطنان فروخته شده و سوداگر وطن و خیانت شعار شان از نور محمد غفوری آغاز و به همه همفکران و هم قطاران او پخسه تفی نثار کرده و لعنت بفرستند. زنده باشید هموطن با درد و با وجدان من. فیروز گل ۲۸ اگست ۲۰۱۷

نوشته برادر محترم آقای ارغندیوال با متانتی تدوین گردیده که مانند آن تا امروز کمتر نوشته ای از نظرم گذشته است. بزرگی که در این نوشته نهفته است همانا صدای حق را بلند نمودن است. ناله و فریاد ملت افغان و پژواک آنرا زنده نگهداشتن وظیفه هر افغان وطن دوست و ملت پرور است و نباید تا قاف قیامت به فراموشی سپرده شود و مانع تکرار به وجود آمدن چنین نظام کثیف که افغانستان و ملت افغان را تا امروز به تباهی کشانیده است، گردیده و با هر آن گونه شدت و جدت که ایجاب می کند مردانه وار مبارزه کند. و من الله التوفیق